

فرمان به ثقة الاسلام آقای صادق خلخالی

تاریخ: ۱۳۴۹/۶/۱۹

بسمه تعالی

خدمت جناب مستطاب عماد الاسلام و ثقة الاسلام آقای خلخالی دامت افاضاته مرقوم شریف واصل گردید. از تفقد از اینجانب متشکرم. راجع به مطالبی که مرقوم شده است، مهم آن که قضیه شهریه است عمل شده است لکن دو محذور در کار است که گمان ندارم ادامه پیدا کند یکی جلوگیری دستگاه است. مرقوم داشته‌اید کسی داعی ندارد به اشاعه. دواعی زیاد به اشاعه است. خواهید متذکر شد به نرسیدن وجوهات. با این وضع که در کار است بعضی وکلای اینجانب از خوف، قبول وجه نمی‌کنند و اکثر قریب به اتفاق اشخاص مجاز، با اینکه بعضی از آنها وجوب خوب دریافت می‌کنند لکن نمی‌رسانند و مال امام علیه السلام را مال خود می‌دانند یا بالاتر. با این وضع گمان ندارم بشود ادامه داد، لکن عجالاً برای امتحان عمل شد تا چه شود. راجع به زحمات آقایان طلاب - ایدهم الله تعالی - امید است خداوند تعالی به آنها توفیق و تأیید عنایت فرماید. راجع به خلخال، ان شاء الله لیدی الاقتضا از جنابعالی امید دعای خیر دارم.

والسلام علیکم

# بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
خاتمه بسم الله الرحمن الرحيم و صبح بخیر

در وقت نماز در وقت نماز در وقت نماز

نیت تمام علیه السلام در وقت نماز

بارگین در وقت نماز در وقت نماز

در وقت نماز در وقت نماز

در وقت نماز در وقت نماز

در وقت نماز در وقت نماز

در وقت نماز در وقت نماز



فرمان به حجت الاسلام حاج شیخ صادق خلخالی تاریخ: ۱۳۵۷/۱۰/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد و الصلاة

جناب مستطاب عماد الاعلام و حجت الاسلام آقای حاج شیخ صادق خلخالی - دامت  
افاضاته - از قبل اینجانب مجازند در تصدی امور حسبه و شرعیه که در عصر غیبت امام علیه السلام  
از مختصات فقیه است و نیز مجازند در اخذ سهمین مبارکین و صرف سهم سادات و نصف از  
سهم مبارک امام علیه السلام را در موارد مقرر و ابصال نصف دیگر را به اینجانب بابه و کبیل معروف  
اینجانب در قم.

و اوصیه ایدد الله تعالی بما اوصی به السلف الصالح من التقوی و مخالفة الهوی و ارجو  
منه الدعاء و النصیحة و السلام علیه و علی عباد الله الصالحین

روح الله الموسوی الخمینی

بیت مبارک است که در آنجا چشمه آب است که در آنجا  
من در آنجا

۱۴۰۱

بیت

بیت مبارک است که در آنجا چشمه آب است که در آنجا

من در آنجا

بیت مبارک است که در آنجا چشمه آب است که در آنجا

من در آنجا

بیت مبارک است که در آنجا چشمه آب است که در آنجا

من در آنجا

بیت مبارک است که در آنجا چشمه آب است که در آنجا

من در آنجا

بیت مبارک است که در آنجا چشمه آب است که در آنجا

من در آنجا

بیت مبارک است که در آنجا چشمه آب است که در آنجا

من در آنجا

بیت مبارک است که در آنجا چشمه آب است که در آنجا

پاسخ به نامه ثقة الاسلام آقای صادق خلخالی

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۲/۱۰

بسمه تعالی

خدمت جناب مستطاب عماد الاعلام وثقة الاسلام آقای آقا شیخ صادق خلخالی دامت برکاته. پس از سلام و تحیت، مرقوم شما را که تنبیهاتی عاقلانه و رندانه داشت مطالعه کردم. گمان نکنید غفلت دارم و آنچه تأیید می‌کنم از روی اغماض از گذشته است. آنچه من اطلاع خصوصی دارم و نگفتم، شما هم مطلع نیستید، نکن باید رعایت صلاح تا حدودی که مخالف مصالح عامه نباشد بشود. در غالب نوشته‌ها و گفته‌ها، در قشرهای مختلف آنچه مورد نظرشان است انحراف اذهان از مجرم واقعی است. بیچاره آنها ملزم به عمل هستند و متهم به خودسری، بیچاره آنها که به مقدار کفاف قتل عام نکرده‌اند باید محاکمه شوند و از درجه و شغل برکنار. آن منطق دستگاه و این مطالب اینها مؤید همان، کانه یک دست همه را اداره می‌کند. من حالم مقتضی نیست که بیش از این تصدیع دهم، الآن در حال تب و سرما خوردگی هستم ولی مهم نیست. من شما را و شماها را فراموش نمی‌کنم و نمی‌توانم فراموش کنم. از خداوند تعالی اصلاح امور را خواهانم.

والسلام علیکم.

این جناب است که در اسلام و نه بعد از اسلام هیچ عارف و عارفانه را ندانم

بیت ۱۸ ج ۲۷

بیت

در این مرتبه که سخن گفته در این باب و در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

بسیار است که در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

در این ۱۰۰ مورد در این باب که در این باب که در این باب که

پاسخ به نامه ثقة الاسلام آقای صادق خلخالی

تاریخ: ۱۳۵۸/۲/۲۵

بسمه تعالی

خدمت جناب مستعظاب عماد الاعلام و ثقة الاسلام آقای شیخ صادق خلخالی دامت افاضاته به عرض می‌رساند مرقوم شریف که متضمن تفقد از اینجانب و مظهر عواطف کریمه در این حادثه بود، واصل و موجب تشکر گردید. خداوند همه ما را توفیق خدمت بدهد من نمی‌توانم عواطف شما بلکه نقش شما را در این نهضت مقدس فراموش کنم. زحماتی که شما در مواقع حساس در متن خطر کشیدید، هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود و چون ان شاء الله تعالی برای رضای حق تعالی و خدمت به اسلام بوده است، در پیشگاه مقدس حق تعالی روسفید خواهید بود. و امید است خداوند شما و ما را توفیق هرچه بیشتر در خدمت به حق و احکام نورانی اسلام عطا فرماید.

اگر من احیاناً در جواب مرقومات آقایان کوتاهی کنم باید عفو فرمایند. من با حال ضعف و نفاقت و نگرانی‌های بسیار روزشماری می‌کنم. مستدعی است به جمیع فضلا و مدرسین حوزه علمیه که اظہار لطف نموده‌اند، از قبل اینجانب قدردانی و تشکر فرمایند و اینجانب را از دعای خیر برای حسن عاقبت فراموش ننمایند.

وآسلا م علیکم و رحمة الله

روح الله الموسوی الخمينی



با امام رحمة الله عليه در محله نوفل لوشاتو، پاریس







## تکوین مبارزات در قم

در خلال چندین سال اقامت در قم، دوستان زیادی از همه اطراف ایران پیدا کردم. در شب‌های گرم تابستان، اواخر شب، تخت کهنه خود را که به مبلغ پنج تومان خریده بودم، در گوشه باغچه حیاط مدرسه فیضیه قرار می‌دادم و غالباً شهید مطهری و آقای سید حسن شریعتمداری جهرمی می‌آمدند و روی آن تخت می‌نشستند و برای ما از اوضاع طلاب و علمای گذشته مطالبی می‌گفتند.

ما روزهای پنج‌شنبه و جمعه به اطراف قم و مسجد جمکران و کوه خضر می‌رفتیم و این بهترین تفریح ما در ایام هفته بود. من برای رفتن به منبر، به شهرهای مختلف ایران می‌رفتم و هدفم این بود که مردم مناطق مختلف و دوردست ایران را نیز بشناسم و با آداب و رسوم آنها آشنا شوم. از سال ۱۳۲۹ به منبر می‌رفتم و از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱ به عتبات عالیات و شهرهای مختلف ایران، از جمله ساوه، بیجار، همدان، شهرهای کردستان، یزد، شهر بابک، رفسنجان، کرمان، سیرجان، گرگان، آمل، تیرتاش، تفرش، خمین و محلات و اطراف کاشان و نیز مراغه و داراب و شیراز و اردکان و سایر مناطق مسافرت می‌کردم و با مردم آشنا شدم و با علما ارتباط برقرار نمودم که بسیار مفید بود. من در ماه مبارک رمضان، در اردکان شیراز، منبر

می‌رفتم و مردم را روشن می‌کردم و در سال ۱۳۴۳، در اهواز نیز منبر می‌رفتم و زمانی بود که امام را از ایران به بورسای ترکیه تبعید کرده بودند، من جریان‌ها را می‌گفتم و اسم امام را در بالای منبر بر زبان می‌آوردم (اکثر طلاب این چنین نمی‌کردند) و این بی‌اندازه در روحیه مردم مؤثر بود.

در خلال اقامت در قم، چندین بار با دوستان به مسافرت رفتیم. از جمله شهرهایی که با رفقا رفتیم و خیلی مشتاق دیدنش بودم، شهر اصفهان بود. چند بار به مشهد رفتیم و حتی در تابستان یکی از سال‌ها، به جای رفتن به خلخال، به مشهد رفتیم. ماه رمضان در مدرسه میرزا جعفر مشهد، حجره گرفتیم و توانستیم روزه را از اول تا آخر ماه مبارک بگیریم. در ایام اقامت در مشهد که در فصل تابستان بود، به اطراف مشهد نیز رفتیم. طرجه و جاغرق و وکیل آباد و محمدآباد را دیدیم. فاضلاب‌های مشهد به طرف محمدآباد جاری می‌شد و در مسیر راه، چاه‌های متعددی وجود داشت. گفته می‌شد که به دستور پهلوی، جنازه‌ها و حتی پیکر نیمه جان مردمی را که در سال ۱۳۱۴ در مسجد گوهرشاد به خاطر مخالفتشان با کشف حجاب، قتل عام کرده بودند، در داخل چاه‌های محمدآباد ریختند.

من از سال ۱۳۳۰ ه.ش، به درس خارج امام، در مسجد سلماسی می‌رفتم. آشنایی ما با امام، به وسیله فرزند بزرگ ایشان، آقای حاج آقا مصطفی صورت گرفت. امام هر روز هنگام ظهر برای نماز جماعت در مدرسه فیضیه، پشت سر آقای حاج سیداحمد زنجانی حاضر می‌شد و برای مغرب و عشاء، پشت سر آقای سید محمد تقی خوانساری در نماز جماعت شرکت می‌کرد و در شب‌هایی که هوا بارانی بود، طلبه‌ها پشت سر امام، که آن موقع حاج آقا و یا حاج آقا روح‌الله می‌گفتند، اقتدا می‌کردند. امام از اساتید بزرگ حوزه و بی‌اندازه متین بود. من اصلاح سر امام را در

مدرسه فیضیه دیده بودم. سلمانی لنگ را به گردن امام انداخته بود و سر ایشان را اصلاح می کرد، امام در هر حال مورد مشاوره علمای بزرگ قم، به ویژه آیت الله بروجردی قرار می گرفت. امام در آوردن آقای بروجردی از بیمارستان حضرت عبدالعظیم و بیمارستان فیروزآبادی به قم خیلی دخیل بود.

امام می فرمود:

ما برای دیدن آقای بروجردی به بیمارستان رفته بودیم و شاه نیز به دیدن ایشان آمده بود. او آن موقع به آقای بروجردی گفته بود که من امام زمان را در خواب دیده ام و مرا تأیید کرده اند؛ اما آقای بروجردی می گفت که: محمدرضا خان دروغ می گوید و به این طریق می خواهد ما را گول بزند.

### آشنایی با فداییان

من در قم به تدریج با فداییان اسلام آشنا و به تدریج به طرف آنها کشیده شدم. این آشنایی مصادف بود با آوردن جنازه رضاخان پهلوی از مصر به ایران. مرحوم سید عبدالحسین واحدی که باهم رفیق شده بودیم، اکثراً به حجره ما می آمد. با مرحوم نواب نیز دورادور آشنا شدم؛ البته مرحوم نواب در کیوی با حاجی آشنا شده بود و بعد از آن نیز مرا در قم دید. او سید جلیل القدری بود که بی اندازه عرق اسلامی داشت. یاد دارم که شب هنگام بود و در جلوی حجره آقا سید حسن جهرمی نشسته بودیم که خبر آوردند، دهقان را ترور کرده اند. آقای واحدی گفت که: دیگر صلاح نیست ما در اینجا بمانیم. او سپس مدرسه را ترک کرد.

فداییان اسلام و آقای کاشانی و آقای خوانساری بزرگ آقای حاج سید تقی -رحمت الله علیه - خیلی با اطرافیان آقای بروجردی و دستگاه شاه

مخالف بودند. آنها می خواستند به هر طریقی که شده مانع آوردن جنازه پهلوی به قم شوند؛ ولی سرانجام جنازه پهلوی را با قطار از اهواز به قم آوردند و تلاش ما بی نتیجه ماند. جنازه را به حرم بردند و پس از طواف، به طرف حضرت عبدالعظیم حرکت دادند و در مقبره ای مخصوص (که ما بعد از انقلاب آن را خراب کردیم) دفن نمودند. آنها انتظار داشتند که یکی از علما در قم، بر جنازه رضاخان نماز بخواند؛ ولی همان حرکات فداییان اسلام مانع از این کار شد.

شب سوم شعبان به مناسبت توفد حضرت سیدالشهدا در مدرسه فیضیه جشنی برپا نموده بودیم. پس از این که نماز مغرب و عشا توسط حضرت آیت الله مجاهد، آقای حاج سید محمدتقی خوانساری خوانده شد، آقای سید عبدالحسین واحدی به منبر رفت و آقای خوانساری نیز در حدود یک ساعت، پای منبر او نشست و این امر برای اطرافیان آقای بروجردی خیلی سنگین بود و آنها از این بابت و همچنین موارد دیگر با آقای خوانساری مخالفت می کردند. علمای بزرگ قم در آن زمان، عبارت بودند از:

- ۱- حضرت آیت الله آقای حاج آقا حسین بروجردی که مقدم تر از همه و شهریه اش از همه بیشتر بود.
- ۲- آقای آیت الله حاج سید محمد حجت کوه کمری که مرجع طلاب آذربایجان بود و شهریه مختصری داشت.
- ۳- آقای آیت الله سید محمدتقی خوانساری که اوایل شهریه داشت؛ ولی بعداً تعطیل شد.
- ۴- آقای آیت الله سید صدرالدین صدر، پدر آقای موسی و آقا رضا صدر و داماد آقای حاج آقا حسین قمی که درس خارج می گفت.

- ۵- آقای آیت‌الله حاج میرزا محمد فیض که مورد توجه مردم قم و اطراف بود.
- ۶- آقای آیت‌الله حاج میرزا محمد کبیر که مورد توجه عده‌ای از اهالی قم بود.
- ۷- آقای آیت‌الله سید احمد خوانساری که به زهد و تقوی معروف بود و اکنون نیز در قید حیات و در تهران ساکن است.
- ۸- آقای آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا روح‌الله - قدس سره - که امام امت شد.
- ۹- آقای آیت‌الله سید محمدحسین طباطبایی که استاد فلسفه و حکمت بود.
- ۱۰- آقای آیت‌الله سید محمد داماد، معروف به محقق که داماد حاج شیخ عبدالکریم بود.
- ۱۱- آقای آیت‌الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی.
- ۱۲- آقای آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری، که تا چند سال بعد از انقلاب حیات داشتند و مخالف انقلاب بودند.
- ۱۳- آقای آیت‌الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی
- ۱۴- آقای آیت‌الله حاج سید عبدالنبی
- ۱۵- آقای آیت‌الله لنگرودی
- ۱۶- آقای آیت‌الله العظمی حاج شیخ محمد علی اراکی که در این اواخر به قم آمده و معروف به زهد و تقوا بود.
- ۱۷- آقای آیت‌الله حاج میرزا محمد مجاهدی تبریزی که این جانب مختصر درس خارج را نزد ایشان خواندم و به مرض سرطان از دنیا رفت.
- ۱۸- آقای آیت‌الله منتظری - سلم الله تعالی - که این جانب لمعه را نزد ایشان خواندم - خداوند به او عمر طولانی عطا فرماید.

۱۹- آقای آیت الله حاج آقا بهاء الدینی که در گذر سفیدآب بودند.

۲۰- سید کاظم شریعتمداری که مخالف انقلاب از کار درآمد.

۲۱- آقای آیت الله حاج میرزا محمد صدوقی یزدی که بی اندازه مهربان

بود و در ۱۲ رمضان سال ۱۳۶۰ پس از خواندن نماز ظهر و عصر در مسجد جامع یزد، به دست منافقین به درجه رفیع شهادت نایل شد. آقای صدوقی تمام شهریه آقای بروجردی را خود می داد و اکثراً طلاب علوم دینی را به اسم و خصوصیات می شناخت و ما را حرمت می داشت. او در مسائل سیاسی خیلی روشن و از سال ۱۳۴۲ ه.ش پشتیبان انقلاب و امام بود و با صدور بیانیه های خود، مردم سراسر ایران را نیز آگاه می کرد. سرانجام، انقلاب پیروز شد و چون او سرسختانه با منافقین مخالفت می کرد و یکی از طرفداران پروپا قرص امام و انقلاب بود، به دست آنها به شهادت رسید.

یکی از مسائلی که موجب می شد امام از بیت آقای بروجردی فاصله بگیرد، این بود که اطرافیان آقای بروجردی نمی خواستند که آقای بروجردی در مورد کارهای خلاف شرع و دین شاه، زبان به اعتراض بگشاید. اطرافیان آقای بروجردی با مرحوم نواب و واحدی، سرسختانه مخالف بودند. آنها با آیه الله کاشانی نیز مخالف بودند.

با وجود این که دستگاه شاه، نواب صفوی و طهماسبی و ذوالقدر و سید واحدی را به اعدام محکوم کرده بود؛ اما آقای بروجردی فقط در شب اعدام نامه ای نوشت و به وسیله حاج احمد خادمی، برای حاج آقا رفیعی دشتی فرستاد تا او آن را به شاه برساند و معلوم بود که این کار به نتیجه نرسید؛ زیرا حاج احمد یکی از مخالفین سرسخت فداییان اسلام بود و بیشتر نیز آنها نشان داده بودند که با فداییان میانه خوبی ندارند.



در مخالفت با فداییان اسلام، تعدادی از لرها را در قم به راه انداختند که از جمله آنها شیخ علی لُر بود. آنها با چوب و چماق به جان فداییان اسلام افتادند و تا دلشان می خواست، آنها را در مدرسه فیضیه کتک زده و از مدرسه بیرون راندند و اثاثیه آنها را از حُجره هایشان بیرون ریختند. مرحوم سید عبدالحسین واحدی و سید هاشم تهرانی با سر و پیکر خونین از مدرسه فیضیه فرار کردند و به صحن مطهر حضرت معصومه پناه بردند، برخی از این چماقدارها کسانی بودند که اکنون زنده هستند و فعلاً به خاطر ملاحظات نام آنها را نمی برم.

پس از گذشت زمان، فداییان اسلام اسیر رکن دو شدند. آن زمان هنوز سازمان امنیت تشکیل نشده بود.

لازم است در این مورد توضیح بیشتری داده شود:

فداییان اسلام به رهبری نوّاب، رشد پیدا کرد و اولین اعدام انقلابی آنها ترور احمد کسروی در کاخ دادگستری تهران بود. کسروی با همه مظاهر اسلام مخالفت می کرد و مخصوصاً مذهب شیعه را در ردیف مذهب بهائیت در آورده و آن را می کوبید. دستگاه خودکامه هم از او حمایت می کرد. این اولین قدم بزرگ فداییان اسلام بود. دوّمین قدم، اعدام انقلابی عبدالحسین هژیر در داخل شبستان مسجد سپهسالار آن زمان بود که اکنون مدرسه شهید مطهری نامیده می شود. این عمل فداییان اسلام برای رژیم شاه بسیار گران تمام شد. سوّمین اعدام انقلابی فداییان که در ملی کردن صنعت نفت بسیار مؤثر بود، اعدام سپهبد علی رزم آرا، نخست وزیر ایران بود. این اعدام در مسجد شاه سابق و امام خمینی فعلی، هنگامی که رزم آرا برای شرکت در مجلس فاتحه مرسوم آیت الله فیض بنده مسوّل مسجد وارد شده بود، صورت گرفت. پس از آن، مصدّق روی کار آمد و

نفت ایران از دست کمپانی های انگلیسی خارج شد و ملی اعلام گردید. اگر چه فداییان اسلام و آیه الله کاشانی در ملی کردن نفت خیلی مؤثر بودند؛ ولی مصدق و اطرافیان او نمی خواستند کمترین سهمی از مبارزه ها را به حساب روحانیت و فداییان اسلام و کاشانی و نواب بگذارند. واقعیت این است که اگر ترور رزم آرا صورت نمی گرفت، مصدق و اطرافیان او هیچ گاه نمی توانستند صنعت نفت را ملی کنند.

پس از به اصطلاح، افتادن آب از آسیاب، حتی خود فداییان اسلام مورد تعقیب دستگاه مصدق قرار گرفته و به زندان افتادند. آقای امیرعلایی که اکنون در پاریس زندگی می کند و وزیر دادگستری مصدق بود، حکم زندانی کردن نواب و واحدی و دیگران را صادر کرده بود. مصدق تا آخر هم حاضر نشد عکسی با فداییان اسلام بگیرد؛ اما آیه الله کاشانی، با کمال شهامت، نه تنها با طهماسبی و فداییان دیگر عکس گرفت؛ بلکه به مجلس نیز فشار آورد تا طهماسبی را مورد عفو قرار دهد و آنها نیز این کار را کردند.

از آن پس، دستگاه، میان فداییان اسلام و کاشانی از یک طرف، و فداییان اسلام و مصدق از طرف دیگر، و بالاخره میان مصدق و کاشانی از طرف سوم، اختلاف ایجاد کرد و در این کار بسیار موفق شد و با ایجاد اختلاف در میان آنها، حکومت پلیسی شاه گسترش یافت.

البته مهره های وابسته به دربار، به خانه آقای کاشانی رخنه کرده بودند. در رأس همه آنها؛ میر اشرافی و شمس قنات آبادی و مظفر بقایی و مکی بودند که جزء اطرافیان کاشانی به حساب می آمدند. آنها به گونه ای کارها را ترتیب داده بودند که بدون اجازه آنها کسی به آیه الله کاشانی دسترسی نداشت. اینها به سختی اطراف آقای کاشانی را محاصره کرده بودند.

پسر بزرگ آقای کاشانی که دخترش را به دکتر خطیبی، مدیر عامل شیر و خورشید شاه ایران داده بود، بی اندازه مال دوست و مادی بود. او از مردم پول می گرفت و کار چاق کن بود. این ها همگی سعی داشتند تا فاصله و تقار میان کاشانی و فداییان اسلام را زیاده تر کنند و در این کار موفق هم شدند.

فداییان اسلام، به رهبری نواب، دست به کار شدند تا حسین اعلاء را در حین ورود به مسجد شاه ترور کنند؛ اما تیری که از پرابلم ذوالقدر خارج شده بود، مختصر جراحی روی پوست سر اعلاء ایجاد کرد و او کشته نشد و همین امر موجب شد که همه افراد فداییان بازداشت و سپس اعدام شدند؛ البته قبل از این جریان، سید عبدالحسین واحدی که برای فراهم کردن مقدمات ترور اشرف پهلوی به اهواز رفته بود، بازداشت شده و او را به دفتر تیمور بختیار در تهران، آورده بودند. تیمور بختیار با دیدن او شروع به فحاشی می کند و واحدی نیز دوات روی میز او را برداشته و بر سر او می کوبد و بختیار هم هفت تیر خود را کشیده و واحدی را می کشد. بختیار پس از کشتن واحدی به آبعلی رفته و به اصطلاح، خدمات شاه شرفیاب می گردد و جریان را به او گزارش می دهد. فردای آن روز، روزنامه ها نوشتند که: مرد شماره دو فداییان اسلام، سید عبدالحسین واحدی، حین فرار در جاده کرج، چون به ایست مأمورین اعتنا نکرده بود، مورد تیراندازی قرار گرفت و کشته شد.

پس از اعدام فداییان اسلام، دستگاه شاه در صدد برآمد تا با نزدیکی به بیت آیت الله بروجردی، وجهه ای برای خود کسب نماید، لذا تیمور بختیار چندین بار به منزل آقای بروجردی آمد و مورد احترام اطرافیان

ایشان قرار گرفت. بختیار بی اندازه خبیث بود؛ اما بعضی از علمای قم برای فوت مادر او فاتحه گرفتند.

آنها هنگام اعدام نواب و طهماسبی و ذوالقدری و سید محمد واحدی، تمام اقوام رزم آرا را دعوت کرده بودند تا ناظر اعدام آنها باشند. آنها پس از این اعدام، بر اریکه قدرت سوار شدند و سالیان دراز، مصدق را در احمدآباد، در باغ خود او، زندانی کردند و آیه الله کاشانی را، پس از کشتن پسرش، مصطفی کاشانی، که نماینده مجلس شاه بود، به زندان بردند و سرتیپ آزموده چندین بار جای سیگاری را بر سر و عمامه کاشانی کوید و به این وسیله، کینه و نفرت خویش را نسبت به اسلام نشان داد؛ ولی سرانجام، آقای بروجردی در اثر فشار امام و سایر علمای قم و تهران، اقدام نمود و آقای کاشانی را از زندان آزاد کردند.

شاید دستگاه شاه فهمیده بود که مرجع تقلید آیت الله بروجردی با فداییان اسلام رابطه و میانه خوبی ندارد و لذا آنها را گرفت و اعدام کرد و از این حیث نگران نبود. همین کارها نیز موجب شد که امام از بیت آقای بروجردی فاصله گرفت و دیگر رفت و آمد خود را به آنجا عملاً قطع نمود.

چون امام و سایر علما در آن زمان، در درجه دوم قرار داشتند، لذا هر چند نامه که نوشتند و به شاه گوشزد کردند که این اعدامها به صلاح نیست، شاه به حرف آقایان گوش نکرد؛ زیرا می دانست که آقای بروجردی اقدام جدی نخواهد کرد.

شاه چندین بار به قم آمد. بار اول به خانه آقای بروجردی رفت؛ ولی بعد از آن، در حرم با ایشان ملاقات نمود؛ البته با بی اعتنایی کامل! این امر برای امام بی اندازه گران تمام می شد؛ زیرا امام می فرمود: آیه الله و مرجع

تقلید باید بنشینند و شاه به دیدن او برود؛ نه این که آقای بروجردی به حرم برود و حدود دو ساعت به انتظار آمدن شاه بماند.

سرانجام، شاه در کتاب انقلاب سفیدش از آقای بروجردی به عنوان این که او فردی غیر مسئول است، بدگویی کرد و او را به باد انتقاد گرفت. اصولاً شاه با آداب و رسوم فرنگی و فراماسونی بزرگ شده بود؛ بنابراین کینه خاصی نسبت به همه علما داشت؛ حتی اگر با او موافق هم بودند.

آقای بروجردی در ترویج اهل علم، روش بسیار خوبی داشت و بنیانگذار وضع جدیدی در فقه بود. ایشان توجه زیادی به مبانی قدما داشت و در رجال فوق العاده ماهر بود و درس خوانها را تشویق و به طلاب از هر جهت حتی بیش از شهریه عمومی مساعدت می کرد. به مردم و مستمندان نیز کمک می نمود. آقای بروجردی پس از فوت مرحوم حجّت، شهریه و مهر نان طلاب را به عهده گرفت و به طلاب حوزه های علمیه اکثر شهرهای ایران و نجف و کربلا و سامرا شهریه مستمری مکفی می داد. خلاصه این که آقای بروجردی در ترویج اسلام خیلی مؤثر و مرد پاکی بود و اگر کارهای ناجوری صورت می گرفت، در اثر نفوذ اطرافیان ایشان، از جمله حاج احمد خادمی بود که کارها را در قبضه خود داشتند.

علاوه بر مخالفت هایی که با نواب و یاران او به عمل می آمد و بیشتر گفته شد، تعدادی از به اصطلاح فداییان اسلام، نیز در حق او خیانت کردند و سرانجام او را تا پای چوبه اعدام بردند. پس از انقلاب، همه آنها مزوران طرفدار و مدافع خون او شدند. من ابتدا از اوضاع خیر نداشتم؛ ولی به تدریج آنها شناخته شدند و حاج اسدالله صفافرد و حاج قیصر و حاج احمد شهاب، ماهیت آنها را برای ما فاش کردند. آری! همیشه فرصت طلبانی وجود دارند که در موقع مناسب خود را به جای انقلابیون جا می زنند.

## رحلت آقای بروجردی و مطرح شدن امام

آقای بروجردی بعد از ماه مبارک رمضان سال ۱۳۴۱ وفات یافت و ما از این جریان خیلی متأثر شدیم و سخت گریه کردیم. طبیعی بود که تعدادی از طلاب علوم دینی که علاقه وافری به امام داشتند و در درس ایشان شرکت می کردند، می خواستند که امام را به عنوان مرجع تقلید معرفی نمایند و ما خود این کار را کردیم و تا آنجا که امکان داشت، مردم را به تقلید از امام تشویق می کردیم.

روزنامه نگاران در آن روزها به قم آمده و کسب خبر می کردند. ما می دیدیم، دست هایی در کار است تا این که امام را تنها به عنوان مدرس، نه مرجع تقلید، معرفی نمایند؛ لذا، ما از طریق مصاحبه، حقایق را می گفتیم و چون اکثراً طلاب علوم دینی، شاگردان فقه و اصول امام بودند؛ بنابراین، تعداد بی شماری از مردم در شهرها، به ویژه تهران و قم به تقلید از امام پرداختند. پس از فوت مرحوم آیه الله حکیم، در حالی که امام در نجف در حال تبعید به سر می برد، تعداد مقلدین ایشان افزایش می یافت. امام دیگر، یک مرجع تقلید ساده نبود؛ بلکه تعداد بی شماری از مردم پاکستان، افغانستان، هند، شیخ نشین های خلیج فارس و مناطق نفت خیز عربستان از امام تقلید می کردند.

البته از زمانی که آیات قم در رأس آنها امام، به انجمن های ایالتی و ولایتی اعتراض کردند، شاه و ساواک با ایشان فوق العاده بد شدند. لازم است برای روشن شدن جریانات، کمی به عقب برگردیم.

هنگامی که آیت الله بروجردی، دچار حمله قلبی شده و در بستر بیماری قرار گرفت، دولت ایران، دکتر متخصص قلب را از پاریس به تهران احضار کرد و ما خودمان نیز حضور داشتیم.

پس از معاینه آقای بروجردی، دکتر نبوی که مترجم دکتر متخصص فرانسوی بود، با مردم در داخل حیاط صحبت کرد و گفت که: حال آقای بروجردی بد نیست؛ اما پیدا بود که نگرانی وجود دارد. دکتر خارجی دستور داده بود که برای آقای بروجردی چادر اکسیژن برپا نمایند و حال او رو به وخامت می‌رفت. شبی که در پایان آن شب آقای بروجردی به رحمت خدا پیوست، تعدادی از طلاب در بیرونی منزل ایشان جمع شده و برای سلامتی آقا، ختم «أَمَّنْ يُجِيبُ» گرفته و گریه سر داده بودند. آنها از خدا می‌خواستند که به هر ترتیبی شده ایشان بهبود یابد؛ ولی خداوند، روی قضا و قدر خویش عمل فرمود و اوایل بامداد آقای بروجردی رحلت کرد.

صبح زود بود که از خانه بیرون آمدم و از صحن بزرگ گذشته و می‌خواستم به طرف خانه آقای بروجردی بروم، ناگهان با چند نفر از مردم عادی برخوردی که گریه می‌کردند، جریان را سؤال کردم و آنها گفتند که: آقا مرحوم شده است! دیگر درنگ نکردم، از گذر خان و گذر دایی عابدین و عشقعلی، با عجله خودم را به در خانه آقا رساندم. وضع همان گونه بود که گفته بودند. تعداد کمی از مردم نیز در اتاق‌ها جمع شده و گریه می‌کردند.

در اندرون خانه، تعدادی از اطرافیان در حال تردد بودند. من نیز خواستم به اندرون بروم؛ اما یکی از اطرافیان درجه سه آقای بروجردی که خود نیز در زمان حیات آقا می‌بایستی با کسب اجازه داخل شود، در ورودی را محکم گرفته و مانع از ورود اشخاص می‌شد. من به او گفتم که در را باز کند؛ اما او مانع می‌شد. خلاصه، به هر ترتیبی که بود، او را از پشت در کنار زدم و گفتم: مرد حسابی! حالا دیگر چرا مانع از ورود می‌شوید؟

پس از ورود، مشاهده کردم که تعداد دیگری نیز در آنجا هستند و نمی‌دانند که چه بکنند. پس از چندی، سر و کله حاج احمد و حاج محمد حسین و حاج میرزا ابوالحسن و پسران آقای بروجردی و بالاخره، چند نفر از طلاب لر، از جمله شیخ علی لر، چماقدار بزرگ پیدا شد. حاج احمد به داخل اتاق رفت. این همان اتاقی بود که آقای بروجردی در زمان حیات خود، در آنجا می‌نشست و از واردین پذیرایی می‌کرد و وجوهات مردم را می‌گرفت و قبوض وجوهات را مهر می‌کرد. حاج احمد از داخل اتاق، باگریه فریادکشید: آهای شیخ علی! چند نفر بیاید جنازه را بردارید. من با چند نفر دیگر وارد اتاق شدیم. دیدم که آقای بروجردی را روی تشکی تمیز، رو به قبله خوابانده‌اند؛ گویی که به خواب رفته است. او با آن جلال و قیافه نورانی و محاسن سفید و انبوه به خواب ابدی رفته بود. چهار گوشه لحاف و تشک را گرفتیم و جنازه را از اتاق بیرون آوردیم و به داخل حمام خصوصی که در راهرو سمت چپ اندرونی قرار داشت، بردیم و در آنجا گذاشتیم تا بیایند و آقا را غسل دهند. همه ما گریه می‌کردیم.

هنوز یک ساعتی نگذشته بود که آیت‌الله آقای حاج میرزا مهدی، پدر عیال حضرت آقای حاج آقا محمدرضا گلپایگانی آمد، به داخل حمام رفت و شروع به غسل دادن آقا نمود و این غسل دادن، از ساعت هشت تا نه و نیم صبح طول کشید. در خلال این مدت، تعدادی از طلاب و آقایان دیگر به داخل اندرونی آمده بودند؛ البته در بیرونی و اطراف منزل تا سر کرچه و سراسر خیابان چهارمردان و همچنین قسمت شمالی تا سر کوچه تکیه آقای سید حسن و خیابان آذر، از جمعیت موج می‌زد و غوغایی بود. در اندرون، در اتاقی که رو به شمال قرار داشت، آقایان بهبهانی و فلسفی که از تهران آمده بودند و نیز آقای شریعتمداری و آقایان گلپایگانی



و آقای سید مصطفی خوانساری و جمعی دیگر نشسته بودند. آقای نجفی با چند نفر از اطرافیان خود نیز آمده و در پشت در اتاقی که جنازه در ابتدا در آن قرار داشت، نشستند.

پس از انتظاری طولانی، سرانجام جنازه را آورده و به داخل حیاط بردند. در خلال این مدت، کنترل از دست اطرافیان به کلی خارج شده بود. آنها حال این که فرمان دهند، نداشتند و اگر هم فرمان می دادند، کسی از آنها اطاعت نمی کرد. تعدادی از افراد جوان، اوضاع را قبضه کرده و به همه جا سر می زدند و به دیگران چای می دادند. من تا آن زمان، هیچ یک از آن افراد را ندیده بودم. در همین موقع متوجه شدیم که تلفن های منزل را جمع آوری کرده و حتی تلفن اندرون را به داخل یکی از سرداب ها که در زیر اتاق پذیرایی اندرونی آقای بروجردی قرار داشت، برده اند. یکی از آن جوان ها در جلوی در سرداب ایستاد، تا در صورت لزوم جواب تلفن ها را بدهد.

در این اثنا، سر و کله آقای دکتر علی آبادی، استاندار تهران و قل قسه رئیس سازمان امنیت، که لباس کارمندان راه آهن را پوشیده بود پیدا شد. آنها ابتدا به داخل سرداب رفتند.

و پس از کمی گفت و گو، بیرون آمدند. بعداً معلوم شد که آنها به تهران تلفن کرده و خواسته بودند، ببینند که شریف امامی کی خواهد آمد. شریف امامی در آن زمان، نخست وزیر بود. ما پرسیدیم: این جوان هایی که از مردم پذیرایی می کنند، چه کسانی هستند؟

جواب داده شد که: همگی از اعضای سازمان امنیت می باشند که برای سانسور امور، در اینجا گرد آمده اند. چه بگوییم که منزل آقای بروجردی را پس از مرگ ایشان، سازمان امنیت کاملاً تحت مراقبت گرفته بود.

باز در همین حین، از نجف و از منزل آقای حکیم تلفن کردند و پرسیدند: آیا جنازه را به نجف منتقل می‌کنید و یا در ایران دفن می‌نمایید؟ سازمانی‌ها پس از مشورت با آقای نجفی و دیگران پاسخ دادند که: جنازه در قم دفن می‌شود؛ البته قبلاً قبر آقای بروجردی را در گوشه مسجد اعظم، آماده کرده بودند. بعداً معلوم شد که تعداد بی شماری از مردم در فرودگاه بغداد جمع شده و آماده بودند که جنازه آقای بروجردی را از بغداد تا کاظمین و کربلا و نجف، تشییع نمایند.

سرانجام، ساعت حدود یازده صبح بود که آقای شریف امامی با تعدادی از اطرافیانش وارد شدند و به اتاق آقایان رفتند و فاتحه خواندند. سپس اعلام کردند که تشییع جنازه، عصر، ساعت چهار بعد از ظهر به عمل خواهد آمد. غرض این بود که از تراکم بیشتر از حد جمعیت کاسته شود. من به عمرم تا آن زمان، آن چنان جمعیتی را در قم ندیده بودم.

من به اتفاق آقای شیخ محمدحسین بروجردی، برادر عیال آیت‌الله آقای گلپایگانی، که بسیار خسته بودیم، برای خوردن نهار، از بیت آقای بروجردی خارج شدیم. ابتدا به مهمانخانه چهار فصل رفتیم؛ ولی از نهار خبری نبود. به ما گفته بودند که به علت هجوم بی‌حد و حصر جمعیت، غذای مهمانخانه‌ها تمام شده و خلاصه، از نهار خبری نیست. لاجرم به منزل رفتیم و مختصری غذا خوردیم و برگشتیم. در این موقع متوجه شدیم که از طرف خیابان آذر، جنازه را حرکت داده‌اند، خبرنگاران و عکاسان خارجی به تعداد زیاد در پشت‌بام‌ها و در جلوی صحن، موضع گرفته بودند. دوربین‌های عکاسی و تلویزیونی آنها، فضای محوطه خیابان آستانه را پر از جرقه‌های برق کرده بود. سرانجام، جنازه را وارد صحن مطهر نمودند.

آقای بهبهانی و آقای شریعتمداری در مورد خواندن نماز بر سر جنازه آقای بروجردی، بایکدیگر تعارف می کردند. نقشه چنین بود که سید محمد بهبهانی در حین خواندن نماز، امر را به آقای شریعتمداری محول کند تا او بزرگترین برد سیاسی را به عنوان مرجعیت، داشته باشد؛ زیرا خواندن نماز بر جنازه یک مرجع تقلید وقت، بار سیاسی پراهمیتی در بر دارد. این حساسیت و بار سیاسی را ما درک می کردیم؛ در این بین به وسیله آقای علوی، داماد آقای بروجردی، در میان مردم چنین انتشار داده شد که خود آقای بروجردی وصیت کرده است که فرزندشان برای پدرش نماز بخواند. من تا به حال نفهمیدم، آیا اصلاً آقا چنین وصیتی کرده بود یا خیر؟

این امر، بوق سیاسی آقای شریعتمداری را می شکست و او از این جهت خیلی ناراحت بود؛ ولی آقایان دیگر در آنجا بودند، از این پیشامد راضی بودند؛ زیرا جنازه مرجع تقلید و نماز بر او نمی بایستی جنبه سیاسی به خود بگیرد؛ چنان که گفته شد، آن آقایان چنین اراده ای داشتند، باید اضافه کنم آقای شریعتمداری دو سه روز قبل از مرگ آقای بروجردی، به عنوان عیادت نزد ایشان رفته بود. من هم هنگام خروج به همراه ایشان آمدم تا از جریان آگاه شوم. ایشان می گفت: بر فرض که آقا به این زودی نمیرد؛ ولی با وضع کنونی و غش و ضعف که بر ایشان عارض شده است، دیگر صلاحیت مرجعیت را ندارند و باید این وضع روشن شود. او از این جریان، بار سیاسی آن را در نظر داشت.

سرانجام، جنازه را در جنوب صحن مطهر گذاشتند و فرزند بزرگ آقای بروجردی، آقای سید محمد حسن، بر آن نماز خواند. و همه آقایان اقتدا کردند؛ به جز امام که از همان در صحن از مردم جدا شده و به منزل رفته بود. نه تنها در آن روز؛ بلکه اصولاً امام در تشییع جنازه ها، این گونه

عمل می کرد و از دم در صحن، به طرف منزل می رفت. این عمل امام نشان می داد که ایشان اصلاً نمی خواهد حتی در معرض تعارف هم واقع گردد. برای مثال باید بگویم که امام حتی برای فرزند شهیدش، آقای حاج آقا مصطفی هم در نجف اقامه نماز نکرد؛ بلکه نماز را به آقای خویی محول نمود و آقای خویی بر جنازه حاج آقا مصطفی نماز خواند.

پس از ادای نماز بر جنازه آقای بروجردی، جنازه را برداشتند و با تکبیرهای پی در پی و شیون و زاری به طرف مسجد اعظم، که ساختمان آن تازه به پایان رسیده بود، بردند و دم در مسجد، همان جایی که پیشتر در نظر گرفته بودند، دفن کردند.

فاتحه، پشت سر فاتحه در همه جا شروع شد. اولین فاتحه از طرف بیت آقای بروجردی در دو جلسه و دو مین فاتحه از طرف آقای شریعتمداری در دو جلسه و سو مین فاتحه از طرف آقای گلپایگانی در دو جلسه و بالاخره چهارمین مجلس فاتحه از طرف آقای نجفی در حسینیه ایشان، در شب دوم برگزار شد.

جمعیت برای تعیین مرجع تقلید به قم هجوم آورده بودند. خبرنگاران داخلی و خارجی می خواستند که از اوضاع سر درآورند. در این میان جلسه ای با حضور علمای بزرگ قم، در منزل آقای حائری تشکیل شد. و در آن جلسه تصمیم گرفتند که نیمی از شهریه آقای بروجردی را که هفتاد و پنج هزار تومان می شد آقای گلپایگانی، و نیمی دیگر را آقای شریعتمداری متکفل شوند. آقای نجفی نیز قول داده بود که حتی الامکان، سعی می کند که مهر نان طلاب را متکفل شود؛ اما امام اصلاً چیزی را به عهده نگرفته بود. پدر عیال آقای گلپایگانی مطلبی گفته بود که امام از آن ناراحت بود. وقتی که امام وارد منزل شد، من و آقای حاج آقا احمد مولایی چگونگی

جریان را از ایشان سؤال کردیم و ایشان فرمود که: بحمدالله، وضع خوب شد. آنها مصمم‌اند که شهریه طلاب داده شود.

اما در روزنامه‌ها چیزهای دیگری نیز نوشته می‌شد و این‌گونه وانمود می‌شود که گویا آن دو تن، جانشین آقای بروجردی هستند.

البته مردم آذربایجان متوجه آقای شریعتمداری بودند؛ ولی با وجود آقای خمینی و آقای سید احمد خوانساری و آقای حکیم، تعدادی هم از آقای گلپایگانی تقلید می‌کردند. کم‌کم تابستان فرامی‌رسید و طلاب متفرق می‌شدند. شاگردان امام مصمم بودند که به هر طریقی که شده، برای امام در میان مردم تبلیغ کنند و همین کار را هم کردند.

امام به خاطر این‌که گفته نشود جنبه سیاسی جریان مورد نظر است، حاضر به برگزاری مجلس فاتحه برای آقای بروجردی نبود؛ ولی این موجب شده بود که در میان طلاب شایعه کردند که اصلاً امام با آقای بروجردی میانه نداشت و با ایشان خوب نبوده است؛ لذا من به اتفاق آقای محصلی که یکی از شاگردان امام بود، هنگام شب خدمت امام مشرف شدیم و جریان را به ایشان گفتیم. امام فرمود: من به آقای بروجردی بی‌اندازه علاقه‌مند بودم؛ اشکال ندارد که از طرف من فاتحه اعلام کنید.

فردای آن روز از طرف طلاب محلات، فاتحه اعلام شده بود؛ ولی همگی آنها فاتحه را به امام محول کردند و صبح و عصر که مصادف با شب جمعه بود، از طرف امام مجلس فاتحه برگزار شد. جمعیت زیادی از تهران و خرم‌آباد لرستان و بروجرد و محلات و اصفهان آمده بودند و فاتحه به خوبی انجام گرفت و دیگر از آن مسائل و شایعه‌ها خبری نشد. امام در تابستان به امامزاده قاسم شمیران رفته بود و طلاب، کم و بیش

خدمت ایشان می رفتند. در خلال این مدت، من به اتفاق آقای ربانی املشی و آقای شیخ حسن صانعی، مناسک حج را با عجله برای امام نوشتیم. من سپس دست به کار شدم و اولین رساله فارسی امام را که عبارت بود از «نجات العباد» به اتفاق چند نفر از طلاب، با تطبیق دادن فتوای امام از حواشی وسیله آقای سید ابوالحسن، به رشته تحریر درآوردیم و امام هنوز در امامزاده قاسم بود که رساله چاپ شد و در دسترس مردم قرار گرفت.

بعداً خود امام، مناسک حج خوبی نوشت و رساله های ایشان به زبان فارسی و عربی و اردو و حتی به زبان های دیگر نوشته شد و در اطراف و شهرهای اسلامی منتشر گردید؛ البته امام در زمانی که به صورت تبعید در بوسای ترکیه به سر می برد، حواشی وسیله را در داخل متن کرد که به عنوان «تحریر الوسیله» عرضه شد و اکنون نیز مورد توجه است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران منطبق با تحریر الوسیله امام نوشته شد و اکنون نیز مورد عمل همه وزارتخانه ها و همچنین مردم است.

امام هنوز به امامزاده قاسم نرفته بود که شریف امامی استعفا کرد و امینی نخست وزیر شد؛ اما همچنان دوام نیاورد و کنار رفت و به جای او علم روی کار آمد.

امینی در زمان صدارتش به قم و خدمت علمای اعلام آمده بود و برنامه را به نحوی تنظیم کرده بودند که ابتدا به دیدن آقای گلپایگانی و سپس به دیدن آقای شریعتمداری و آقای نجفی رفت. سرانجام، نزدیک ظهر بود که برای دیدن امام به یخچال قاضی آمد. هر قدر سعی شد که امام قبل از ورود امینی به اتاق، از جایش برخیزد امام قبول نکردند! پس از این که امینی نشست، حاج آقا پسندیده برادر بزرگ امام، خواست صحبت کند؛ ولی امام مانع شد و فرمود: این حکومت چند روزی به صورت عاریه